فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc2538298)

[اشاره 2](#_Toc2538299)

[جمع‌بندی و چکیده فرع دوم 2](#_Toc2538300)

[خلاصه بحث «اصرار در صغیره» 3](#_Toc2538301)

[معنای اوّل: «تکرر فعل بدون تخل توبه» 3](#_Toc2538302)

[معنای دوم: «تکرر فعل و لو با تخلل توبه» 3](#_Toc2538303)

[معنای سوم: «تکرر فعل یا عزم بر ادامه» 3](#_Toc2538304)

[دسته چهارم: «تکرر فعل یا عدم توبه» 3](#_Toc2538305)

[دسته پنجم: «تکرر جنس معاصی هم‌خانواده» 3](#_Toc2538306)

[دسته ششم: «تکرر مطلق معصیت» 3](#_Toc2538307)

[انصاف در معنای اصرار: «تکرر فعل واحد» 4](#_Toc2538308)

[جمع‌بندی بحث اصرار 5](#_Toc2538309)

[فرع سوّم: مروّت 6](#_Toc2538310)

[آیا خلاف مروّت قادح در عدالت است؟ 6](#_Toc2538311)

[قول اوّل، نظر مشهور: خلاف مروّت قادح عدالت است 6](#_Toc2538312)

[قول دوّم: خلاف مروّت قادح در عدالت نیست 6](#_Toc2538313)

[بیان چند نکته 7](#_Toc2538314)

[نکته اوّل: معنای مروّت 7](#_Toc2538315)

[معنای اوّل: انسانیت و کمالات انسانی به معنای عام 7](#_Toc2538316)

[معنای دوم: انسانیت به معنای ثانویه و خاص 7](#_Toc2538317)

[معنای سوّم: فضائل اخلاقی در ارتباط و تعامل با دیگران 8](#_Toc2538318)

[معنای چهارم: مروّت در عرفان 8](#_Toc2538319)

[معنای پنجم: مروّت در فقه 8](#_Toc2538320)

[نکته دوم: مروّت مقوّم عدالت است 9](#_Toc2538321)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

### اشاره

بحث در فرع دوم بود که فقها در مورد اصرار بر صغیره فرموده بودند موجب تبدّل به کبیره می‌شود که ما نیز مجموعه عواملی عرض کردیم که قابل بررسی بوده و چه‌بسا برخی دیگر از آن‌ها نیز موجب تبدّل صغیره به کبیره بشود و ازآنجاکه ابعاد دیگر بحث وجود دارد که نیاز به پرداخت بیشتری دارد و موجب اطاله کلام می‌شود فعلاً به همین اندازه بسنده کرده و در یک جمع‌بندی کلی آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که «اصرار» با توجه به چندین روایتی که برای آن وجود دارد قطعاً موجب صغیره به کبیره می‌شود که این روایات نیز در ابواب جهاد نفس در وسائل‌الشیعه باب چهل‌و‌ششم و چهل‌و‌هفتم می‌باشد که از جمله این روایات که معتبر بوده و تعبیر به صحیحه محمد ابن ابی عمیر می‌شود این است که امام می‌فرمایند: «**لَا كَبِيرَةَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ، وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ**» که همان‌طور که عرض شد مستندات برای تبدیل صغیره همراه با اصرار به کبیره چند روایت است که یکی از آن‌ها همین روایت ابن أبی عمیر می‌باشد که متن آن عرض شد و معنای آن این است که اگر اصرار در گناه آمد دیگر صغیره نیست بلکه کبیره می‌شود.

### جمع‌بندی و چکیده فرع دوم

در مورد اصرار دلیل شفاف و واضح وجود دارد که صغائر را به کبائر مبدّل می‌کند اما در سایر عواملی که در جلسات گذشته عرض شد که بیست‌ودو عامل بودند هرکدام به صورت جداگانه قابل بحث می‌باشند لکن از منظر عام اگر ملاحظه شود گفته شد که یا این‌چنین است که کسی آیه 81 سوره بقره را به‌گونه‌ای تفسیر کند که **﴿أحاطت به خطیئته﴾** غیر از اصرار موارد دیگر را نیز شامل شود و راه دیگر این است که کسی بگوید که برخی از عناوین دیگر نیز به اصرار باز می‌گردند، به‌عنوان‌مثال کسی که تجاهر به گناه می‌کند ممکن است به نظر برخی تجاهر نوعی از اصرار باشد، یعنی کسی که در ملأعام مرتکب گناهی شود ممکن است کسی بگوید که این عمل شخص به اصرار باز می‌گردد؛ و اقسام دیگر را نیز می‌توان این‌چنین نگاه کرد؛ و اما راه سوّم این است که در تک‌تک عوامل بیست‌ودو گانه دقت شود و اخبار و روایات آن مورد بررسی قرار گیرد و احیاناً از آن این‌چنین برداشت شود که نوعی تبدّل صغیره به کبیره در آن اتّفاق می‌افتد –که البته در برخی از آن‌ها بعید نیست-.

بنابراین آنچه مسلّم است این است که از میان عواملی که قبلاً عرض شد عامل اصرار موجب تبدّل صغیره به کبیره می‌شود –به دلیل روایاتی که وارد شده است از جمله روایت معتبر ابن أبی عمیر- و غیر از این عامل نیز یا بایستی به‌عنوان راه اول از آیه 81 سوره بقره استفاده کرد یا اینکه این عوامل یا برخی از آن‌ها را به اصرار برگردانیم که این راه دوم می‌باشد و یا اینکه در خصوص هر یک از این عوامل از ادله استظهار شود که در آن مورد نیز تبدّل صغیره به کبیره می‌شود –که در برخی از آن‌ها بعید نیست-.

### خلاصه بحث «اصرار در صغیره»

اگر بنا باشد پیرامون «اصرار» بحث شود در آنجا چندین احتمال وجود دارد که موجب بحث‌های مفصّلی می‌شود که در اینجا بنا نیست به آن وارد شویم و فقط به اجمال اشاره می‌شود که:

#### معنای اوّل: «تکرر فعل بدون تخلل توبه»

برخی معتقدند که «اصرار تکرّر فعل است بدون تخلل توبه» که این یک احتمال می‌باشد یعنی اگر توبه بین تکرار گناه فاصله ایجاد کند دیگر اصرار بر آن صدق نمی‌کند.

#### معنای دوم: «تکرر فعل و لو با تخلل توبه»

برخی دیگر نیز معتقدند که «تکرر فعل است و لو با تخلل توبه» یعنی اگر توبه نیز در بین این تکرار ایجاد شود باز هم اصرار بر آن صدق می‌کند.

#### معنای سوم: «تکرر فعل یا عزم بر ادامه»

و دسته سوّم می‌گویند «تکرر فعل یا عزم بر ادامه و لو اینکه تکرر پیدا نکند» یعنی همین که کسی عزم بر ادامه آن معصیت داشته باشد برای اصرار کافی است و لو اینکه عملاً واقع نشود. به‌عنوان‌مثال کسی بر اجنبیه نظر کند و عزم بر ادامه آن نیز داشته باشد اما اتّفاق نیفتاده است، در اینجا و لو اینکه تکرر حاصل نشده است اما عزم بر عود موجب صدق اصرار می‌شود و صرف تکرر عملی را در این دسته عامل اصرار نمی‌دانند بلکه تکرر یا فعل با عزم بر اعاده و تکرار به معنای اصرار است و همین عزم بر اعاده موجب می‌شود تا صدق بر اصرار کند.

#### دسته چهارم: «تکرر فعل یا عدم توبه»

و اما دسته چهارمی هم وجود دارند که معتقدند اصرار یعنی «تکرر و عدم توبه» یعنی کسی صرفاً توبه نکند موجب می‌شود تا اصرار بر او صدق کند که در این صورت دائره بسیار وسیع می‌شود.

#### دسته پنجم: «تکرر جنس معاصی هم‌خانواده»

دسته دیگر که دسته پنجم می‌باشند این است که کسی معصیت واحده را ملاک تکرر نداند بلکه اگر جنس معصیت تکرر پیدا کند اصرار باشد، درواقع مثالی که می‌توان برای این دسته زد این‌چنین است که لازم نیست تا شخصی مکرراً مرتکب نظر به اجنبیه شود بلکه می‌تواند نظر به اجنبیه با لمس همراه شود که گناهانی هستند که هم‌خانواده می‌باشند و لو اینکه شخص یا نوع یک گناه تکرار نمی‌شود بلکه همین که چند گناه هم‌خانواده باهم انجام شوند موجب تکرر گناه است. این نیز احتمال دیگری است که برخی معتقد شده‌اند که در این صورت نیاز نیست که حتماً نوع معیّنی از گناه تکرر پیدا کند بلکه همین که گناهی با هم‌خانواده خود تعدد و تکرر پیدا کند مصداق اصرار می‌شود مثل همان «نظر الی الأجنبیه و لمسها» که گفته می‌شود این‌ها یکی حساب می‌شوند.

#### دسته ششم: «تکرر مطلق معصیت»

دسته ششم را هم می‌توان این‌چنین تصور کرد که گاهی نیز این تعدد و تکرر معصیت از هم‌خانواده نیز فراتر رفته و فقط جنس گناه ملاک باشد نه اینکه گناه در یک قلمرو باشد.

#### انصاف در معنای اصرار: «تکرر فعل واحد»

این‌ها مواردی است که در اصرار گفته شده است اما آنچه در این موارد به نظر می‌رسد این است که می‌بایست اصرار بر همان معنای عرفی آن حمل شود که ظاهر آن اوّلاً این است که شخص گناه و نوع واحد گناه تکرر پیدا کند نه گناهان متعدد که کنار هم چیده شوند بلکه هر گناهی حساب خود را دارد و از نظر تعدد نیز می‌بایست همین گناه واحد متعدد گردد یعنی تعدد خارجی ملاک است نه اینکه صرفاً عزم بر اعاده داشته باشد و لو اینکه انجام نداده است، یا اینکه عزم بر توبه ندارد! این‌ها صدق اصرار نمی‌کند اگرچه برخی شواهدی برای این نظرات آورده‌اند اما این شواهد قابل جواب می‌باشد.

همان‌طور که ملاحظه نمودید بحث در اصرار این است در تکرار آیا تکرار عملی لازم است یا همین که در ذهن شخص عزم بر تکرار باشد کافی است؟ یا اینکه اگر توبه نکند صدق اصرار می‌کند؟ این یک بحث است که ترجیح ما در مجموع یعنی همان «تکرر عملی»

و اما بحث دیگر این است که آیا این تکرر به ملاحظه نوع واحد از گناه است یا جنس گناه با مراتبی که دارد موجب اصرار می‌شود؟ در اینجا نیز به نظر ما ظاهر این است که همان نوع واحد گناه مقصود می‌باشد یعنی هر گناهی با همان عنوانی که دارد موجب تکرر کبیره می‌شود. به‌عنوان‌مثال «النّظر الی الأجنبیه» که نهی شده است تکرر این مطلب موجب تبدّل به کبیره می‌شود نه اینکه نظر به اجنبیه با لمس و انواع گناهان از همین جنس همه را یک گناه فرض کرده و گفته شود که چون از هرکدام یکی انجام شده است مجموع این‌ها مصداق تکرر است!

پس همان‌طور که توجه فرمودید دو نکته اصلی عرض ما در مجموع این نظرات و احتمالات می‌باشد:

1. اصرار متقوّم به تکرر فی العمل می‌باشد نه به عدم توبه یا عزم بر عود؛ آنچه ملاک است این است که در عمل تکرر پیدا شود.
2. تکرر نسبت به نوع واحد باشد؛ یعنی همان عمل واحدی که در دلیل موضوع معصیت می‌باشد.

این دو نکته‌ای است که اگر ملاحظه شود آن احتمالات و اقوالی که در این مسأله آمده است روشن می‌شود، گرچه اگر قرار بود بحث عدالت مستقلاً مورد بررسی و بحث قرار گیرد حتماً این مبحث ادامه پیدا می‌کرد اما در اینجا به نظر می‌رسد همین حد کافی باشد.

سؤال: آیا این روایت که می‌فرماید «**الْإِصْرَارُ هُوَ أَنْ يُذْنِبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ وَ لَا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ فَذَلِكَ الْإِصْرَار**» نمی‌تواند دلیل حاکمی بر این بحث باشد؟

جواب: این دلیل دارای جواب است که ما نمی‌خواهیم به آن وارد شویم چرا که هم به لحاظ سندی این روایات دارای اشکال است و هم در دلالت آن می‌توان اشکالاتی وارد کرد. برخی به این روایت استدلال نموده‌اند برای اینکه درواقع روایت موجب تعمیم اصرار از معنای لغوی آن شده است لکن این روایات نه سند صحیحی دارد و نه می‌تواند این تعمیم را اثبات کند.

بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت بیست‌ودو عامل کلی عرض شد که برخی از آن‌ها موجب تبدّل صغیره به کبیره می‌شود همچون اصرار که در اصرار هم دو نکته کلی مورد تأکید بود که اوّلاً اصرار تعدد عینی است و دوماً با مقایسه فعل و معصیت واحد سنجیده می‌شود نه جمع معاصی.

در اینجا این نکته را نیز باید اضافه کرد که این اقوال و احتمال فی‌الواقع دو مبحث کلی است که می‌بایست از هم تفکیک شوند به این صورت که: بحث اول این است که ملاک تعدد خارجی است یا اینکه عزم و عدم توبه و ... نیز در آن دخالت دارد؟

و بحث دوّم این است که ملاک هر چه باشد آیا معصیت واحده و نوع معصیت ملاک است یا جنس معصیت ملاک می‌باشد؟

پس با این حساب اگر بنا بر بحث مبسوط باشد بایستی چند بحث به صورت جداگانه راجع به بحث مطرح شده و نهایتاً برای هرکدام به نتیجه نهایی رسیده شود که در اینجا فقط دو نتیجه نهایی مطالعات عرض شد اما حتماً اگر در جایی قرار باشد در مورد عدالت بحث مستقلی صورت گیرد می‌بایست تمام این وجوه مفصلاً و جداگانه مورد بررسی قرار گیرند.

همچنین وجه دیگری که در این بحث وجود دارد این است که آیا انجام دو بار برای هر گناه نیز صدق اصرار می‌کند یا خیر؟ که در جواب عرض می‌شود که اصرار در جایی صدق می‌کند که تکرر عمل بیش از سه بار باشد که این مسأله نیز نیاز به بحث در جای خود دارد که برای اصرار چه تعداد را می‌توان ملاک قرار داد؟ که اگرچه نمی‌توان برای آن تعیین حد کرد و چه‌بسا نوع گناه نیز در آن مؤثر باشد اما به نظر می‌رسد که لااقل باید بیش از سه بار تکرار شود.

سؤال: وجوه دیگری غیر از وجوهی که حضرت‌عالی فرمودید صرفاً تقرّبی است یا روایت هم برای آن‌ها وجود دارد؟

جواب: مواردی که در بحث اصرار عرض شد همچون عزم بر اعاده و یا عدم توبه، این‌ها دارای شاهد است همچون روایتی که عرض شد که سند آن مخدوش بوده و در دلالت آن نیز بحث‌هایی وجود دارد، اما برخی از آن وجوه نیز صرفاً استظهارات عرفی می‌باشد. به‌عنوان‌مثال اینکه به چه تعداد عمل اصرار صدق می‌کند باید دید از نظر ظهور عرفی اصرار به کدام یک صدق می‌کند.

### جمع‌بندی بحث اصرار

پس عملاً در اینجا سه مبحث عرض شد که نتایج نهایی آن‌ها همان است که عرض شد و در ادامه نیز تکرار می‌شود لکن مسیر استدلال آن به صورت مفصّل طی نشد:

یک سؤال در اصرار این است که نوع واحد باشد یا اینکه چند نوع باهم می‌تواند مصداق اصرار باشد؟ که در جواب عرض شد که هر معصیتی حساب خود را داشته و نوع واحد در اصرار ملاک است.

سؤال دوم این است که آیا اصرار تعدد خارجی است و یا علاوه بر تعدد خارجی مسائل دیگری نیز موجب اصرار می‌شود همچون عدم توبه یا عزم بر عود؟ در اینجا نیز گفته می‌شود که ملاک همان تعدد خارجی است.

و سؤال سوّم این است که اصرار در چه مرحله‌ای صدق می‌کند؟ همین که از یک بار ارتکاب گذاشت مصداق اصرار است یا اینکه می‌بایست بیش از سه بار اتّفاق بیافتد؟ که در اینجا نیز به نظر می‌رسد همین احتمال دوّم باشد که «أصر» به صرف دو بار ارتکاب صدق نمی‌کند مگر در جایی که گناه خیلی برجسته و یا همراه با عوامل دیگر باشد.

این سه نکته در اصرار به اختصار و بدون طرح استدلالات عرض شد که البته استدلالاتی که پشتوانه این نتایج هستند موجود است که صرفاً نتیجه آن‌ها عرض شد و تفصیل آن‌ها در جای خود باید بررسی شود.

## فرع سوّم: مروّت

فرع سوّمی که در این بحث وجود دارد نیز صرفاً به صورت اختصار و فهرست‌وار عرض می‌شود و آن بحث مروّت است.

بحث مروّت هم از مباحثی است که هم در فقه عامّه مطرح است و هم در میان خاصّه مطرح بوده است و برخی احتمال داده‌اند که این بحث از فقه عامّه به فقه خاصّه منتقل شده است و درهرصورت در کتب قدما از زمان شیخ طوسی –و حتی قبل از ایشان- به بعد مسأله مروّت در باب عدالت مطرح بوده است

### آیا خلاف مروّت قادح در عدالت است؟

سؤال در این بحث این است که آیا ارتکاب خلاف مروّت قادح در عدالت است یا خیر؟

در اینجا فقها بر دو قول هستند:

#### قول اوّل، نظر مشهور: خلاف مروّت قادح عدالت است

آنچه به مشهور –علی‌الخصوص به قدما- نسبت داده شده است این است که ارتکاب خلاف مروّت قادح در عدالت است و حتّی این مسأله به مرحوم شیخ در مبسوط نسبت داده شده است و همچنین علّامه و دیگر بزرگان از متقدّمین از اعصار پیشین این نسبت داده شده است و برخی از متأخّرین نیز به این قول متمایل شده‌اند.

#### قول دوّم: خلاف مروّت قادح در عدالت نیست

و در نقطه مقابل نیز قول دیگری که وجود دارد این است که خلاف مروّت قادح در عدالت نمی‌باشد و بسیاری از متأخّرین به همین نظریه مایل هستند از جمله مرحوم آقای خوئی و امثال ایشان که مروّت را قادح در عدالت نمی‌دانند و بزرگان دیگری نیز همچون مرحوم آقای حکیم و دیگران نیز این نظریه را می‌پذیرند.

### بیان چند نکته

حال در اینجا پس از بیان دو قولی که مطرح شد می‌بایست چند نکته نیز عرض شود:

#### نکته اوّل: معنای مروّت

نکته اوّلی که در این بحث وجود دارد این است که اصلاً مروّت به چه معنا است؟ اینکه گفته می‌شود که خلاف مروّت آیا به عدالت ضرر می‌رساند یا نه، باید دید که مروّت به چه معنا است؟

مروّت دارای معانی متعدد است:

##### معنای اوّل: انسانیت و کمالات انسانی به معنای عام

یک معنای مروّت از مادّه مرء می‌باشد که به معنای انسان می‌باشد که با تأنیث به زن نیز اطلاق می‌شود (مرأه) پس همان‌طور که عرض شد «مرء» به معنای انسان بوده و مروّت مصدری از این مادّه می‌باشد که معنای آن هم همان انسانیت است و هرچه از شرایط و مقوّمات انسانیت وجود داشته باشد به آن مروّت اطلاق می‌شود. البته نه مطلق آنچه به انسانیت انسان باز می‌گردد بلکه آنچه به کمالات انسانی باز می‌گردد ملاک است. البته این امکان وجود دارد که مروّت به معنای عام نیز به کار رفته باشد اما در اینجا شاهدی برای آن وجود ندارد و همان‌طور که عرض شد معنای اوّل آن همان فضیلت‌ها و کمالات انسانی است.

این یک معنا است که به این معنا مروّت تمام فضائل اخلاقی و ... را در برمی‌گیرد و مروّت درواقع به معنای کسی است که تمام این فضایل اخلاقی را داشته باشد، فضائلی همچون شجاعت، شهامت، عفت و پاکی و ... و به‌طور کل تمام فضائلی که برای کمال انسانی در اخلاق برشمرده می‌شود داخل در این مفهوم است که این مفهوم عام مروّت می‌باشد –اعم از الزامی و غیر الزامی- و چه‌بسا در روایاتی هم مروّت به همین معنا به کار رفته باشد.

این معنای اوّل مروّت است که شاید اعم معانی بوده و شامل تمام ویژگی‌ها و فضیلت‌های زیادی می‌شود به‌گونه‌ای که تمام فضائل اخلاقی مصداق کمالات انسانی و مروت می‌باشد

##### معنای دوم: انسانیت به معنای ثانویه و خاص

معنای دیگری هم برای مروّت وجود دارد که نسبت به معنای اوّل اخص بوده و درواقع کمالات انسانی خاصی است که آن‌چنان الزامی نیست بلکه غیر الزامی بوده و از جمله فضائل تکمیلی و ثانوی است نه فضیلت‌های الزامی اولیه که در این معنا درجه بالاتری از مروّت به معنای عام را در برمی‌گیرد و در این معنا مقصود انسان‌هایی است که غیر از عموم فضائل و کمالات دارای فضیلت‌های ویژه و ممتاز می‌باشند.

این هم معنایی است که ممکن است مروّت گاهی به این صورت به کار برود که با این معنا مروّت فضائل و ویژگی‌های خاص را در برمی‌گیرد.

##### معنای سوّم: فضائل اخلاقی در ارتباط و تعامل با دیگران

ممکن است معنای سوّمی نیز در مورد مروّت تصور شود و آن اینکه مروّت درواقع آن فضائل و ویژگی‌های ممتازی است که شخص در ارتباط با دیگران و در تعاملات به کار می‌برد که در این معنا وقتی مروّت گفته می‌شود یعنی شخص اهل عدالت و احسان و انصاف در روابط با دیگران است نه فقط فضائل و ویژگی‌های شخصی، بلکه مروّت در معنای سوم این‌چنین است که شخص اهل مدارا، اهل حمایت از دیگران، احسان و انصاف و دستگیری از دیگران باشد و به‌طور کل در ارتباط با دیگران نوعی از خودگذشتگی و ایثار دارد به همین صورت که وقتی در عرف در مورد کسی گفته می‌شود «این مرد است» یعنی در رفاقت و صداقت و ارتباطات انسان ازخودگذشته‌ای است و به پای رفاقت و مصالح دیگری می‌ایستد نه اینکه سست‌عنصر باشد و به‌سرعت عقب‌نشینی کند.

شاید بتوان این معنا را به‌عنوان معنای سوّم مروّت نام برد که همان‌طور که عرض شد مروّت به معنای خاص الخاص در حوزه روابط اجتماعی و ارتباطات باشد.

##### معنای چهارم: مروّت در عرفان

در عرفان معنای دیگری برای مروّت ذکر شده است که می‌توان آن را به‌عنوان معنای چهارم ذکر کرد که در آنجا از مروّت گاهی با عنوان فتوّت نام می‌برند و به‌عنوان یکی از مدارج و مراحل سیر و سلوک می‌باشد که ده تا و صدتا و هزارتا بر شمرده می‌شود که در مباحثی همچون منازل السائرین و صد میدان و ... که مباحث سیر و سلوک عرفانی که تبیین می‌شود یکی از این مراحل فتوّت است که گاهی نیز به مروّت تعبیر می‌شود.

مروّت به این معنا دارای ویژگی‌هایی است که برای مطالعه دقیق‌تر می‌توان به «منازل السّائرین» مراجعه کرد که در آنجا وقتی مقام فتوّت را معنا می‌کند ویژگی‌هایی برای آن ذکر می‌کند که در جای خود بحث می‌شود؛ که این معنا نسبت به معانی قبل خاص‌تر و در حوزه اصطلاحات عرفانی می‌باشد.

##### معنای پنجم: مروّت در فقه

معنای پنجمی که برای مروّت ذکر می‌شود آن چیزی است که در فقه گفته شده است به این شرح که مروّت یعنی رعایت شئونی که عرف آن را در ارتباطات مستحسن می‌شمارد و کنار نهادن آن را نوعی خلاف مروّت می‌داند. در این معنا چندان کاری با معانی عام اخلاقی و معانی فنّی اخلاق و عرفان ندارد بلکه مروّت فقط یعنی اینکه کسی آداب اجتماعی عمومی که عرفی بوده و جزء شئون به شمار می‌آید رعایت کند.

در اینجا مثالی که برای خلاف مروّت (به این معنا) می‌زنند این است که مثلاً یک عالمی بدون عمامه درملأعام حاضر شود و مثال دیگر اینکه یک عالم جاافتاده‌ای با دوچرخه تردد کند؛ و یا مثال دیگر اینکه خانمی در منطقه‌ای که همه چادر مشکی سر می‌کنند و این صورت برای همه جا افتاده است با چادر غیر مشکی از منزل خارج شود.

و هکذا مسائل عرفی که عرف آن را چندان نمی‌پسندد و متناسب با شخصیت و جایگاه او این حرکت را خروج از دائره آداب عرفی می‌داند و بر اساس همین مسأله گفته می‌شود که برخی مسائل هستند که شرع آن‌ها را تأکید کرده است و برخی امور هستند که عرف آن‌ها را مهم می‌شمارد و لو اینکه شرعاً دلیلی برای آن وجود ندارد و مطلبی راجع به آن گفته نشده است اما درعین‌حال عرف این امور را از مسائل مهمه دانسته و خروج از آن را در فقه خلاف مروّت نامیده‌اند.

علاوه بر این مثال‌هایی که زده شد مواردی هم وجود دارند که عرف آن‌ها را برای هم خلاف مروّت می‌داند مثل اینکه کسی با زیرپوش درملأعام حاضر شود که در این مسأله برای عالم و غیر عالم فرقی گذاشته نمی‌شود اما به‌هرحال این مسأله به جایگاه مرتبط می‌باشد و درواقع خلاف مروّت در این معنا یعنی خروج از ذیّ عرفی و عبور از سننی که عرف آن‌ها را مهم می‌شمارد.

پس بنابراین در معنای پنجم مروّت به معنای همین آداب و سنن و سبک‌های عرفی است که در اینجا عرف مورد تأکید است؛ یعنی سبک پوشش، رفتار، نشست‌وبرخاست و امثال این‌ها که عرف آن‌ها را مهم می‌شمارد و البته این مسأله متناسب با شخصیت و جایگاه افراد می‌باشد.

این معنا بیشتر در حوزه رفتاری افراد است و ارتباطی به صفات اخلاقی و فضائل و ویژگی‌هایی که در قبل گفته شد ندارد بلکه معنای خاص فقهی است که به‌عنوان پنجمین معنا بر شمرده شد.

این یک مطلب و نکته بود که در تعریف و تبیین اصطلاحات مروت در دانش‌ها و علوم مختلفه وجود دارد و از جمله در فقه نیز این مطلب وجود دارد.

قبل از اینکه وارد نکته دوّم شویم لازم است به این مسأله اشاره شود که اگر به روایات مربوط به مروّت مراجعه شود مشاهده می‌فرمایید که بسیاری از روایات در همان معانی قبلی می‌باشند، به‌عنوان‌مثال گفته می‌شود مروّت به این است که کسی شجاعت داشته باشد و ... و درواقع وقتی در روایتی نشانه‌های مروّت نام برده می‌شود همان فضائل اخلاقی بر شمرده می‌شود که بسیاری از این فضائل اخلاقی در روایات به‌عنوان مروت وارد شده است و چه‌بسا استعمال مروت در روایات به حدود 100 مورد نیز برسد (البته مطالعه دقیقی نسبت به این مسأله نداشته‌ام) به‌طور کل در روایات کلمه مروّت زیاد وارد شده است و در بسیاری از این‌ها مروّت به همان معانی قبلی آمده است نه معنای پنجم که معنای فقهی بود، یعنی مروّت به‌عنوان همان ویژگی‌ها و مسائل اخلاقی به کار رفته است.

#### نکته دوم: مروّت مقوّم عدالت است

نکته دیگری که در اینجا وجود این است که ادله‌ای بر شمرده شده است برای اینکه مروّت مقوّم عدالت است، به این معنا که ترک معصیت و آنچه خلاف مروّت است در کنار یکدیگرند. به عبارت ساده‌تر خلاف مروّت با حفظ این نکته که معصیت نیست بایستی ترک شود چرا که اگر خلاف مروت معصیت باشد مجدداً داخل در همان معاصی می‌باشد فلذا با حفظ اینکه این‌ها معصیت نیست گفته شده است مروّت مقوّم عدالت است.

به‌عبارت‌دیگر علیرغم اینکه پذیرفته‌ایم که فعل آن واجب نبوده و ترکش معصیت نیست اما درعین‌حال عبور از آن موجب از بین رفتن عدالت می‌شود.

البته نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که بسیاری این‌چنین قائل شده‌اند که ارتکاب خلاف مروّت عدالت را سلب می‌کند اما موجب فسق نمی‌شود. به‌بیان‌دیگر، ارتکاب خلاف مروّت سالب عدالت است اما موجب صدق فسق نمی‌شود. این نظریه شاید اتّفاقی باشد چرا که این عمل گناه نیست اما فقط در عدالت گفته شده است که مأخوذ است.

برای این نظریه ادله‌ای بر شمرده شده است که ان‌شاءالله در جلسات آینده به صورت فهرست‌وار به آن اشاره می‌کنیم.